

بررسی تاثیر تضعیف نظم اجتماعی در برآمدن دولت نظامی غزنوی براساس جامعه‌شناسی نظم

امیر صمدیان آهنگر^۱

چکیده

در این نوشتار به صورت موردی به پژوهش در مورد وضعیت جامعه عصر میانه در سده چهارم هجری پرداخته و نسبت بین ارتقای نقش نظامیان در برقراری نظم اجتماعی را مورد بررسی قرار می‌دهیم. بررسی تاریخی متون این دوران با رویکرد جامعه‌شناسی نظم نشان می‌دهد- برخلاف تصور رایج دولت-محور از مفهوم امنیت در مطالعات عصر میانه- که در سده چهارم هـ.ق با تشدید فرایند تفکیک و تکثیر گروه‌بندی‌های اجتماعی و «ماهای» مختلف و همچنین وجود اختلالات اجتماعی گوناگون در جغرافیای شرقی جامعه اسلامی، برقراری نظم اجتماعی و امنیت با مشکلات فراوانی روبه‌رو شد. با افزایش تنش‌ها و دسته‌بندی‌های گوناگون اجتماعی، توانایی بسیج، تمرکز قدرت و حقانیت دولت رو به کاهش گذاشت. در این شرایط گروه‌های نزدیک به قدرت برای برقراری نظم بیرونی در جامعه به

^۱ دانشجوی دکتری تاریخ ایران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، تهران، ایران،

amirsamadian35@gmail.com

تاریخ دریافت: ۱۳۹۷/۰۶/۲۰، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۷/۱۰/۱۰



رقابت و حتی مبارزه مسلحانه با یکدیگر پرداختند. این فرایند که به سقوط سامانیان و روی کار آمدن غزنوی منتهی شد و شرایط را برای برقراری نظم بیرونی در جامعه مهیا کرد.

کلیدواژه: نظم اجتماعی، نظامیان، غزنویان، سامانیان، دوره میانه، خراسان و فرارود

۱. مقدمه

در طول سده‌های نخستین اسلامی همواره مناطق شمالی فرارود محل نبرد میان ترکان و تمدن اسلامی بود و سپاهیان دولتی با همکاری بخش قابل توجهی از نیروهای داوطلب (غازیان) که خود را وقف نبرد در این مناطق کرده بودند؛ توانستند مرزهای شمال شرقی تمدن اسلامی را برای مدت چندین سده در برابر یورش نیروهای به مناطق جنوبی حفظ کنند. برقراری این امنیت مستلزم وجود وحدت، سازمانی و حفظ انگیزه‌های مشترک در میان نیروهای مدافع بود. اما تحولات تاریخی بخصوص در سده‌های چهارم ه. ق منجر به گسترش دسته‌بندی‌ها اجتماعی و در نهایت به تنش‌ها گوناگون در درون جامعه انجامید. با گسترش تنش‌ها نظم و وفاق اجتماعی تضعیف گردیده و در این شرایط جنب و جوش نیروهای مختلف نظامی در درون قلمرو سامانی برای برتری بر دیگر جریان‌های قدرت گسترش یافت. در نهایت درگیری و رقابت میان آن‌ها در نهایت منجر به شکل‌گیری دولت نظامی غزنوی انجامید. بنابراین مسأله این پژوهش شناسایی نسبت میان تحول در نظم اجتماعی و برآمدن دولت غزنوی در صحنه سیاسی است. یافتن پاسخی به این پرسش که چرا با تضعیف نظم اجتماعی گروه‌های نظامی از دیگر گروه‌های در قدرت پیشی گرفته و رهبری و سازماندهی اجتماعی را در اختیار می‌گیرند. فرضیه مورد نظر آن است که با کاهش سازماندهی و نظم درونی جامعه امنیت در تمامی ابعاد خودش تضعیف شده و نیروهای نظامی که وظیفه برقراری نظم بیرونی یا فیزیکی در جامعه را دارند بیشتر از هر زمانی کارایی و در پی آن مشروعیت پیدا می‌کنند؛ و در ادامه با افزایش تهدیدات امنیتی این نظامیان هستند که مشروعیت هدایت و رهبری جامعه را به دست می‌آورند.

تاکنون در اندک پژوهش‌های صورت گرفته در زمینه بازخوانی روایت‌های تاریخی این دوران از یافته‌های جامعه‌شناسی نظم و جامعه‌شناسی نظامی استفاده در خوری صورت نگرفته است. در این پژوهش می‌کوشیم با استفاده از یافته‌های نوین تصویری متفاوت و تازه‌ای از بازخوانی این تحولات تاریخی به دست آوریم.

۲. گروه‌بندی‌های اجتماعی موجود در جامعه

سرزمین ایران همواره از نخستین دوره‌های تاریخ تمدن به خاطر تنوع جغرافیایی، شیوه معیشت، سبک زندگی و آداب و رسوم مردمانش مورد توجه پژوهشگران علوم انسانی بوده است. اما این تنوع و گستردگی خرده فرهنگ‌ها حداقل از اواخر دوران ساسانیان و با رشد تمدن شهرنشینی به صورت ویژه‌ای در این منطقه نمود پیدا می‌کند.^۱ (پیگولوسکایا، ۱۳۷۷، ص ۳۱۱-۳۱۸؛ اشرف، ۱۳۷۵، ص ۲۰) تقسیم کار اجتماعی و شکل‌گیری گروه‌های مختلف مذهبی و وجود اقوام گوناگون با شیوه‌های متفاوتی از معیشت و آداب رسوم، به درون مرزهای ایران عوامل گسترش این خرده فرهنگ‌ها در درون جامعه ایرانی بوده است. سرزمین‌های شرقی فلات ایران به عنوان محل مورد بحث این پژوهش، در طول سده‌های سوم و چهارم ه. ق. یکی از کانون‌های اصلی تنوع گسترده خرده فرهنگ‌ها بود.

وجود گروه‌بندی‌های اجتماعی فراوان از خصلت‌های جوامع متمدن محسوب می‌شود؛ به هر میزان که بر شمار این گروه‌بندی اضافه شود، توانایی جامعه در ایجاد نهادهای گوناگون با کارکردهای متفاوت برای پیگیری اهداف و برنامه‌های اجتماعی گسترده‌تری افزایش می‌یابد و این امر در صورتی ممکن است که جامعه توانایی برقراری نظم اجتماعی و ایجاد تأملات سازنده را در میان گروه‌های مختلف داشته باشد. در غیر این صورت، هر قدر که بر تعداد این خرده فرهنگ‌ها و گروه‌بندی‌های اجتماعی افزوده شود فرایند حفظ و برقراری نظم اجتماعی با مشکلات و پیچیدگی‌های فراوانی روبه‌رو خواهد شد. علاوه بر این کاهش کارکرد نظم درونی منجر به بکارگیری نظم بیرونی (زور) در مناسبات اجتماعی می‌شود.

مسلمانان سده‌های اولیه، دستاوردهای نظامی جامعه اسلامی را دلیلی بر حقانیت اندیشه و کردارشان می‌دانستند. پیروزی‌های نظامی تا آن اندازه برای مسلمانان ارزشمند بود که آنها را از شرکت در کشمکش‌های سیاسی، اجتماعی باز می‌داشت. بنابراین هم به دلایل عملی و هم به علت فراگیری فرامین مذهبی برای رسیدن به اجماع در کارها نظم جامعه اسلامی در دوران نخستین را استوار می‌کرد. برای مدت‌ها این برداشت مسلمانان از اجماع با منافع سیاسی و اقتصادی آنان سازگار بود. (متحد، ۱۳۸۸، ص ۳۱-۳۴)

مسلمانان بیش از دو قرن در سرزمین‌های فتح شده در اقلیت بودند. منافع مشترک اقلیت نخبه مسلمان، موجب ماندگاری و شکوفایی مسلمانان در قلمروهای متصرفه شد. در سده سوم و مشخصاً چهارم هـ. ق با افزایش شمار مسلمانان و متعاقباً بروز تفاوت در دیدگاه دینی و اجتماعی، گروه‌های مختلف مذهبی دریافتند که با حضور جریان‌های دیگر که با تفکر و نگرش آنها بیگانه و گاه حتی دست به دشمنی می‌زنند، باید بیشتر به خود متکی باشند و از تفکرات بدعت‌آمیزی که پیروانشان را به راه‌های گوناگون می‌کشاند و جریان مذهبی آنها را به سوی از هم گسیختگی می‌راند جلوگیری نمایند. از این روی تعداد زیادی از متفکران در صدد برآمدند که تعریفی فراگیر اما روشن از مرزهای مذهبی خود، ارائه کنند تا از این طریق ضمن حراست از دیدگاه و مرام خود، انسجام گروهی خود را نیز در برابر این تهدیدات حفظ کنند. این امر به تضعیف مناسبات میان گروهی و افزایش بی-اعتمادی در سطح اجتماع منجر می‌شد؛ به علاوه نظام درونی جامعه را با مشکلات فراوانی روبه‌رو می‌کرد.

در سده‌های نخستین جوامع اسلامی توانستند با توسل به وفاق و انسجام به پیشرفت-های تمدنی بسیاری دست پیدا کنند و عصر طلایی تمدن اسلامی را به وجود آوردند. وجود این نظم درونی باعث کاهش هزینه‌ها و بهبود عملکرد نهادهای اجتماعی جامعه می-شد. این در حالی است که در جوامع سده چهارم هـ. ق به دلیل تشدید فرایند تفکیک گروه‌های اجتماعی و افزایش تنش‌های میان گروهی آرام آرام از میزان نظم درونی کاسته شده و بر ضرورت برقراری نظم بیرونی افزوده گشت. نظم بیرونی شرایطی است که قدرت سیاسی در نبود همدلی و وفاق میان اعضاء جامعه با توسل به اجبار و زور گروه‌های مختلف اجتماعی را گاه برخلاف خواستشان به همکاری با یکدیگر برای حفظ و بقای اجتماع مجبور می‌کند.

پیش از پرداختن به اختلالات اجتماعی در جامعه شرقی فلات ایران در سده چهارم هـ. ق می‌بایست به بررسی دقیق‌تر میزان تشدید فرایند تفکیک اجتماعی براساس داده‌های موجود تاریخی پرداخته و سپس چرایی تاثیرگذاری این فرایند بر تضعیف درونی نظم اجتماعی را مشخص کرد. همچنین باید به بررسی تنش‌ها و مشکلات اجتماعی موجود در این مناطق پرداخته و علت تاثیرپذیری قدرت‌گیری نظامیان از تضعیف نظم اجتماعی را تبیین کرد.

بدیهی است با تشدید فرایند تفکیک و تکثیر گروه‌بندی‌های اجتماعی و «ماهای» مختلف به هر علت اهمیت مسائل اجتماعی در سطح کلان افزایش می‌یابد. با تشدید فرایند تفکیک اجتماعی، نظم اجتماعی در سطح کلان، برای جوامعی که به نحوی، نوعی تفکیک اجتماعی را تجربه کرده‌اند از استانداردهای خود خارج خواهد شد (چلبی، ۱۳۸۹، ص ۲۲). با توجه به بررسی‌های انجام شده به نظر می‌رسد که جامعه ایران در سده چهارم هـ. ق نیز از این قاعده مستثناء نیست.

نظم جامعه بدون وجود یک چارچوب نمادی مشترک غیر قابل تصور است. به عبارت دیگر نظم کلان همیشه بالقوه با مشکل وحدت نمادی رو در رو است. منظور از تفاهم نمادی آن است که افراد و گروه‌ها احتیاج به منشاء، مرجع، ابزار و استانداردهای مشترک شناختی دارند مانند جهان‌بینی مشترک، زبان مشترک، استانداردهای شناختی (علمی، آرمانی، دینی و فلسفی) مشترک و همچنین نیاز به وجود مرجع مشترک قانونی، نظام هنجاری مشترک، مرجع مشترک ارزشی و نظام اخلاقی نسبتاً همگون (همان ص ۲۴) وجود گروه-بندی‌های فراوان اجتماعی به برقراری تفاهم نمادین در جامعه آسیب وارد کرده و نظم کلان اجتماعی را تضعیف می‌کند.

در این زمان جامعه شرقی فلات ایران به گروه‌های مختلفی تقسیم می‌شد که عبارت بودند از گروه‌های مذهبی و مکاتب فکری، طبقات مختلف اقتصادی، پیشه‌ها و اصناف -به ویژه در مناطق شهری-، گرایش‌های منطقه‌ای و شیوه‌های متفاوت زندگی شهری، روستایی و صحرائشینی. به صورتی که هر کدام از آنها براساس داده‌های موجود تاریخی قابل پی‌گیری است. بر این اساس به تشریح مختصری از این گروه‌بندی‌ها می‌پردازیم.

در آغاز سده چهارم هـ. ق منطقه فرارود از اقوام و ادیان مختلف تشکیل می‌شد. در فرارود اکثریت جمعیت منطقه را مسلمانان حنفی تشکیل می‌دادند. تنها در نواحی‌ای مانند چاچ، ایلاق، طراز، صنغاج و حومه بخارا شافعیان در اکثریت بودند (مقدس، ۱۳۸۵، ص ۳۸۲). فرقه کرامیان نیز در فرغانه، ختل و سمرقند خانقاه‌هایی داشتند. در ترمذ بیشتر مردم جهمی مذهب بودند (همان، ص ۴۷۴). همچنین در سمرقند و نواحی اطراف آن گروه-های مذهبی مختلفی زندگی می‌کردند. در مناطق شمالی فرارود هنوز گروه‌های بسیاری از غیرمسلمانان -به ویژه در میان ترکان و سغدیان- وجود داشتند. در میان روستاهای سغد، آیین سپیدجامگان نیز رواج داشت (همان، ص ۳۹۶).

بنا به گزارشات جغرافی‌نویسان مسلمان در سده چهارم هـ. ق، در خراسان یهودیان و بوداییان بسیاری به ویژه در بلخ و گوزگان زندگی می‌کردند. اما مسیحیان در این منطقه حضور چندانی نداشتند. بیشتر جمعیت این منطقه را حنفیان تشکیل می‌دادند، اما در هرات، بادغیس، طوس، نسا، ابیورد، دندانقان، اسفراین، جویان و بلخ شافعیان در اکثریت بودند؛ در مرو هم شمار زیادی از آنها ساکن بودند. در نیشابور به غیر از اکثریت اهل سنت گروه‌های معتزله، شیعیان و کرامیان نیز حضور داشتند. کرامیان در هرات و غرچستان پرشمار بودند و در گوزگان و مرو نیز خانقاه‌هایی داشتند. در مناطق جنوبی خراسان اکثریت با شیعیان بود. علاوه بر مذاهبی که به آنها اشاره شد، گروه‌های مذهبی دیگری همچون قدری و پیروان آیین عبدالله سرخسی گزارش شده است (مقدسی، ۱۳۸۵، ص ۴۷۴؛ استخری، ۱۳۶۳، ص ۱۴۳؛ ابن‌حوقل، بی‌تا، ص ۱۷۴). همچنین در برخی از نواحی روستایی اطراف هرات و بادغیس گروهی از خوارج حضور داشتند (ابن‌حوقل، بی‌تا، ص ۱۷۴؛ استخری، ۱۳۶۳، ص ۲۰۹). در سیستان نیز گروه‌های مذهبی‌ای از جمله حنفیان، شافعیان (ابن‌حوقل، بی‌تا، ص ۱۷۴) خوارج و فرقه‌های کوچک دیگری وجود داشتند (تاریخ سیستان، ۱۳۸۲، ص ۲۰۴ و ۲۵۷).

در نواحی اطراف خراسان مانند کرمان، ری، سپاهان و سواحل جنوبی دریای خزر نیز حضور گروه‌های گوناگون مذاهب اسلامی مانند شافعی، حنفی، شیعیان، حنبلی، زعفرانی، نجاریان و حتی ادیانی مانند زرتشتیان، مسیحیان و یهودیان در کنار گرایشات فکری‌ای مانند معتزله و حدیث‌گرایان گزارش شده است (مقدسی، ۱۳۸۵، ص ۵۳۹ و ۵۴۲ و ۵۸۹-۵۹۲ و ۶۹۱-۶۹۲).

در سرزمین شرقی فلات ایران سه سبک عمده زندگی شهرنشینی، روستا نشینی و صحراننشینی رواج داشت که بخش عمده جامعه را شهرنشینان و روستانشینان تشکیل می‌دادند. اما صحراننشینی در برخی مناطق حاشیه‌ای رواج بیشتری داشت. برای مثال در بیابان‌های مکران اعراب بادیه‌نشین و در نواحی مردابی آن «زط» ها (کوچ‌نشین‌های هندی) ساکن بودند (مقدسی، ۱۳۸۵، ص ۷۱۱-۷۱۲). مردم در این مناطق بیشتر در درون اجتماع‌های خویشاوندی خویش زندگی می‌کردند و ارتباطات میان گروهی ضعیفی داشتند. در حدود چغانیان و ختل، گروه‌های دامپرور کمیجیان زندگی می‌کردند. آنها مردمانی جنگجو بودند که به ییلاق و قشلاق میان نواحی کوهستانی و دشت‌های اطراف می‌پرداختند (حدود العالم، ۱۳۴۰، ص ۱۲۰؛ گردیزی، ۱۳۶۳، ص ۳۴۵). در حوالی غزنین و سرزمین‌های اطراف بلخ، تخارستان، گوزگان، بست (حدود العالم، ۱۳۴۰، ص ۱۰۴) و بخش‌هایی از سیستان،

ترکان خلیج زندگی می‌کردند (استخری، ۱۳۶۸، ص ۱۹۶). در کوهستان‌های اطراف مکران، سیستان و به ویژه در مناطق جنوبی کرمان قبایل کوچ و بلوچ حضور داشتند. این قبایل با دست یازیدن به اعمالی چون راهزنی و دزدی موجب ناامن شدن منطقه و در نتیجه افزایش تنش‌های اجتماعی می‌شدند. (همان، ص ۱۸۵)

با توجه به گسترش حرف و صنایع و داد و ستد و بازارها، در قرن سوم و چهارم هـ.ق. جامعه به سمت تخصصی‌تر شدن کارها پیش رفت. به صورتی که جمعیت شهرنشین سرزمین‌های شرقی جهان اسلام، برای کسب منافع اقتصادی به گروه‌های متفاوتی تقسیم شده و به فعالیت حرفه‌ای صنفی دست زدند (فرای، ۱۳۹۰، ص ۲۲۰-۲۲۱). شکل‌گیری گروه‌های شغلی و حرفه‌ای شدن کارها، با وجود کاربردهایی که برای جوامع دارد، به شکل دهی هویت‌های جدید اجتماعی میان اعضاء جامعه منجر می‌شد و در نتیجه جدایی بیشتری را بین گروه‌ها و اعضاء جامعه بوجود می‌آورد و پیچیدگی نظم درونی و برقراری آن در جامعه را دشوارتر می‌کرد.

جامعه شرقی فلات ایران تحت سلطه دولت سامانی به گروه‌های سیاسی فراوانی تقسیم می‌شد. پادشاهی فدرالی سامانی جدا از بخش‌های مرکزی خراسان و فرارود - مستقیماً توسط دولت اداره می‌شد - هر کدام دارای دولت‌های محلی مختلفی بود (بارتولد، ۱۳۸۷، ص ۵۰۰). مناطقی مانند سیستان (تاریخ سیستان، ۱۳۸۲، ص ۳۴۶-۴۰۴؛ مقدسی، ۱۳۸۵، ص ۴۹۲) گوزگان (حدود العالم، ۱۳۴۰، ص ۹۵؛ عتبی، ۱۴۲۴، ص ۳۰۲) بست (ابن‌حوقل، بی‌تا، ص ۱۶۰؛ مقدسی، ۱۳۸۵، ص ۴۹۲؛ تاریخ سیستان، ۱۳۸۲، ص ۳۸۰) غزنین (گردیزی، ۱۳۶۳، ص ۳۵۵-۳۵۶؛ القاشی، ۱۴۲۱، ص ۳۸۲؛ نظام‌الملک، ۱۳۴۶، ص ۱۵۱-۱۵۲)، غرjestان (عتبی، ۱۳۸۲، ص ۳۲۳؛ مقدسی، ۱۳۸۵، ص ۴۵۱) اسپججاب (بارتولد، ۱۳۸۷، ص ۴۶۰) تخارستان (حدود العالم، ۱۳۴۰، ص ۱۰۰) و قهستان (گردیزی، ۱۳۶۳، ص ۳۵۵) مناطق کوهستانی نواحی شرقی بخارا مانند چغانیان، ختل و راشت هر کدام توسط دولت محلی و یا دهقانی پر قدرت اداره می‌شد. (حدود العالم، ۱۳۴۰، ص ۱۰۹) بسیاری از جمعیت ساکن در ایالت‌های خودمختار، هوادار افزایش هر چه بیشتر دایره عمل حاکمیت ایالتی خویش بودند که این امر به تضعیف نظم کلان اجتماعی کمک می‌کرد. علاوه بر این‌ها می‌توان از گروه‌های سیاسی - مذهبی‌ای مانند اسماعیلیان، قرامطه، خوارج، سپیدجامگان و... یاد کرد که اهداف و آرمان‌های متفاوتشان خود به از بین رفتن وحدت اجتماعی و سیاسی و معیار هنجاری مشترک در جامعه دامن می‌زد.

وجود شاخه‌های مختلف زبانی همچون پارسی، عربی، ترکی، هندی، خوارزمی و سغدی و... علاوه بر گویش‌ها و لهجه‌های دیگری که در هر منطقه رایج بود؛ در کنار گروه-بندی‌های دیگر به خودی خود می‌توانست بر کاهش سطح روابط اجتماعی تأثیرگذار باشد. نشانه‌هایی از وجود فاصله طبقاتی چشمگیر در میان بخش‌های مختلف جامعه، به ویژه در شهرهای بزرگ منطقه، در سده چهارم ه. ق. به چشم می‌خورد (فرای، ۱۳۹۰، صص ۱۳۳ و ۱۵۵). با رشد و توسعه شهرها فاصله میان روستاییان و مردم شهرنشین نیز افزایش یافت. مردم شهرنشین بیش از اسلاف خویش از اراضی و املاک دور شدند و در کار و حرفه خود تخصص بیشتری یافتند. (همان، صص ۲۱۹-۲۲۰) فشارهای اقتصادی و بیکاری بر دوش طبقات فرو دست جامعه سنگینی می‌کرد به صورتی که گروه‌های بزرگی از روستاییان فقیر برای فرار از مشکلات اقتصادی خود، راه شهرها را در پیش می‌گرفتند. این فاصله طبقاتی حتی در وضعیت بهداشتی گروه‌های اقتصادی مختلف جامعه تأثیر خود را گذاشته بود. به صورتی که با افزایش جمعیت شهرها در سده چهارم ه. ق. حفظ بهداشت شهری با مشکلاتی رو به رو شد. اما با وجود این اشراف می‌توانستند در تابستان از شهرها فرار کرده به کوشک‌هایی اطراف شهر پناه ببرند. اما توده مردم ناگزیر از اقامت در اتافک-هایشان در کوچه‌های تنگ و تاریک بودند (همان، صص ۱۳۳-۱۳۴).

تنوع و تفاوت عمیق در سبک زندگی اقوام، گروه‌های اجتماعی، مذهبی، زبانی، صنفی و گرایش‌های سیاسی فرایند انسجام‌یابی برای شکل‌گیری نظم اجتماعی را دچار اختلال می‌کرد. جوامعی با این گستره از تنوع به سختی می‌توانند با اصول مشترک با یکدیگر تعامل کرده و نظم مطلوبی را فراهم آورند. به عبارت دیگر، در این شرایط جامعه از استانداردهای شناختی مشترک، جهان بینی، نظام هنجاری، مرجع ارزشی و نظام اخلاقی مشترک و همگانی نیرومندی برخوردار نیست در نتیجه انسجام و وفاق اجتماعی درونی جامعه را تضعیف می‌کند. همین امر موجب می‌شود که جامعه برای برقراری نظام اجتماعی کارآمد، متوسل به زور شود یا به عبارت دیگر به سمت برقراری نظم بیرونی پیش رود. ولی این نظم اجتماعی بیرونی غالباً کم ثبات و دوام خواهد بود.

۳. تنش‌های اجتماعی

لازم به ذکر است که صرف وجود گروه‌های گوناگون اجتماعی تنها یکی از عوامل تضعیف نظام اجتماعی جوامع متمدن است. عامل موثر دیگر همانا وجود تنش و

کشمکش‌های اجتماعی است. آن چه در پی می‌آید مصداقی از وجود این تنش‌ها در جای جای مناطق شرقی فلات ایران در سده چهارم هـ.ق است.

مقدسی معتقد است که فرارود در این زمان نسبت به خراسان فساد کمتری داشته است، در خلال سده چهارم فساد در بخش‌های مختلف زندگی مردم آرام آرام وارد شده و رباخواری رواج فراوانی پیدا کرده بود. (مقدسی، ۱۳۸۵، ص ۳۸۲) در این دوران کلان شهر بخارا جاذبه‌ای برای اقوام و گروه‌های مختلف محسوب می‌شد و مهاجران بسیاری هر ساله به آنجا کوچ می‌کردند. و پس از مدتی با ورود آنها عوامل فساد، بدمعاملگی و رباخواری رشد کرد. علاوه بر این طبقه‌ای از سرمایه‌داران در سده چهارم هـ. ق شکل گرفته بود که ارزش‌های اخلاقی و انسانی را رعایت نمی‌کرد (همان، ص ۴۰۶ و نرشخی، ۱۳۶۳، ص ۲۸ و ۴۳). گزارشاتی از صادرات برخی از اقلام تولید شده توسط زندانیان بخارا در نیمه دوم سده چهارم هـ. ق وجود دارد که نشان دهنده شمار بالای زندانیان این شهر بوده است (مقدسی، ۱۳۸۵، ص ۴۷۶). همچنین این حوقل گزارشی از ساخت زندان در سمرقند می‌دهد (ابن حوقل، بی تا، ص ۲۱۹). احتمالاً وجود این زندان‌ها را می‌باید تلاشی از سوی دولت در جهت سرکوبی و جلوگیری از افزایش تنش‌های ساکنان شهر و دستگیری افراد آشوب آفرین دانست.

مقدسی طی گزارش خود در مورد وضعیت اجتماعی خراسان، به گسترش فساد و مشکلات روستاییان و عدم توجه به آنها اشاره می‌کند:

«آری اینجا (خراسان) بخشی سربلند است ولی فساد دارد در آن پخش می‌شود، خراج در سال دو بار (زمستان و تابستان) گرفته می‌شود. مردم روستاها در رنج هستند. (نیک‌خواهی که وضع را برای سلطان بازگو کند یافت نمی‌شود. همگی گرفتار اختلافات هستند)» (مقدسی، ۱۳۸۵، ص ۴۲۹)

در خلال سده چهارم هـ. ق در شهرها و محله‌های خراسان درگیری و تنش‌های فراوانی وجود داشته است. برای مثال در نیشابور نیمه باختری شهر موسوم به «منیشک» با نیمه دیگر شهر مشهور به «حیره»، دشمنی و حشمتناکی داشتند. اختلاف، فساد و درگیری در این شهر به حدی بود که حتی در میان اعضاء یک گروه اجتماعی نیز اختلافات فاحشی رخ می‌داد، به صورتی که مامورین دولتی گاه توانایی آرام کردن اوضاع شهر را نداشتند. این وضعیت به ویژه در زمانی که فرمانروایی برکنار و یا از دنیا می‌رفت شدت بیشتری به خود

می‌گرفت. گروه‌هایی از مردم به ویژه عیاران از خلاء قدرت استفاده کرده و شهر را به آشوب می‌کشاندند (همان، ص ۴۹۱-۴۹۲).

در نسا غازیان فراوانی که برای حفظ و حراست منطقه در آنجا گردآمده بودند به تنش-های اجتماعی در شهر دامن می‌زدند. گزارش مقدسی نشان می‌دهد این درگیری‌ها شهر را به ویرانی کشانده بود (همان، ص ۴۶۸ و ۴۹۲). در ابیورد (باورد) نیز میان محله‌ها «کرداری» و «راس‌البلد» درگیری وجود داشت که آرامش شهر را بر هم می‌زد (همان، ص ۴۹۱-۴۹۲). مقدسی از بلخ به عنوان شهر پر از آشوب‌های وحشت‌آور- آشوب‌هایی که عمدتاً در میان محله‌های مختلف بود- یاد می‌کند (همانجا).

در مرو میان مدنیان (دهکانان) و ساکنان محله «بازار کهنه»، در سرخس میان «عروسیان» که پیرو مکتب حنفی بودند و «اهلیان یا اهکیان» که پیرو مذهب شافعی بودند، درگیری‌هایی رخ می‌داد. در میان گروه‌های شیعیان و کرامیان نیشابور، حتی کار به نزاع‌های خیابانی شدید کشیده می‌شد. در هرات نیز به مانند دیگر شهرهای خراسان میان «عملیان» و کرامیان دشمنی‌های سختی وجود داشت (همانجا).

شهر زرنگ پایتخت سیستان یکی دیگر از مراکز درگیری به شمار می‌آمد. این شهر به دلیل وجود گروه‌های متعصب مذهبی، آشکارا درگیر آشوب‌هایی می‌شد. منابع به روشنی به دشمنی میان «سمکیان» -گروهی از پیروان بوحنیفه- و «صدقیان» که شافعی مذهب بودند اشاره می‌کنند (تاریخ سیستان، ۱۳۸۱، ص ۳۲۸-۳۲۹؛ مقدسی، ۱۳۸۵، ص ۴۹۱-۴۹۲). در این نزاع‌های خیابانی افرادی کشته و زخمی می‌شدند و حتی گاه شدت این درگیری‌ها به حدی بود که افراد و خانواده‌ها ناچار به مهاجرت می‌شدند. دولت بارها با مداخله اوضاع را برای مدتی آرام می‌کرد. در زرنگ زندانی وجود داشت که در بزرگی و معماری کم‌نظیر بود. در این شهر گروه‌ها و افراد یکدیگر را با القابی زشت خطاب می‌کردند. از دیگر مشکلات زرنگ عدم جمع‌آوری مناسب زباله‌های شهری بود، که محیط شهر را آلوده و زندگی را در آنجا مشکل می‌کرد. (مقدسی، ۱۳۸۵، ص ۴۴۵-۴۴۶) می‌توان عدم برنامه‌ریزی کارساز برای جمع‌آوری آلودگی‌های موجود شهری را خود نشانی از کمبود میزان مشارکت و همزیستی لازم برای یک زندگی شهری دانست.

در گرگان تشیع افراطی و بحث بر سر مخلوق بودن یا نبودن قرآن از عوامل اصلی تنش و درگیری میان گروه‌های مختلف محسوب می‌شد (همان، ص ۵۲۴). در این میان دشمنی بین حسینان و کرامیان از مشهورترین این درگیری‌ها به شمار می‌آمد. مقدسی نیز

گزارشی از اختلاف و درگیری در میان گرگانیان و بکرآبادیان می‌دهد، به صورتی که گاه شدت این درگیری آنچنان بود که حتی به قتل طرفین درگیر منجر می‌شد (همان، ص ۵۴۹). در ری نیز اختلاف و تنش‌های سهمگین این شهر غالباً بر سر مسائل مذهبی از عوامل اصلی درگیری و تنش میان گروه‌ها بود (همان، ص ۵۸۹-۵۹۲). از جمله این اختلافات درگیری گروه‌های شافعی و حنفی بر سر تصاحب پیش‌نمازی مسجد جامع شهر بود؛ البته در نهایت یک روز را پیش‌نمازان حنفی و روزی دیگر را شافعیان برگزار می‌کردند. (همان، ص ۵۸۳)

از دیگر عوامل تنش در منطقه درگیری میان مسلمانان و گروه‌هایی از غیرمسلمانان همچون اهالی «غور» (ناحیه‌ای در افغانستان امروزی) و برخی از قبایل ترکان بود. (استخری، ۱۳۳۸، ص ۲۱۴)

عیاران از زمره گروه‌های اجتماعی‌ای بودند که گاه در صورت کاهش نظارت نیروهای دولتی و افزایش تنش به برپایی آشوب و درگیری در درون جامعه دست می‌زدند. آنها در بیشتر موارد از طبقات زیرین جامعه برخاسته بودند و توان مالی و فرهنگی بالایی نداشتند. از این سو گاه دولت می‌توانست بخش بزرگی از عیاران را به بهانه کسب ثروت و افتخار در کسوت جهادگران داوطلب (غازی) به مبارزه در جبهه‌های نبرد سوق دهد تا اندکی از بار آشوب و ناامنی درونی جامعه بکاهد؛ البته با پذیرش اسلام توسط ترکان (ترکانی که در مرزهای شمالی شرقی تمدن اسلامی زندگی می‌کردند) در نیمه میانی سده چهارم هـ. ق و پایان جنگ‌های مذهبی بسیاری از عیاران به عاملان فساد و ناامنی تبدیل شده و یا به گروه‌های شورشی شهرها پیوستند. (فرای، ۱۳۹۰، ص ۱۳۴)

در این شرایط پر تنش هر یک از گروه‌های مختلف مذهبی و قومی در بخش‌های خاصی از شهرها ساکن می‌شدند تا از بروز درگیری‌های احتمالی جلوگیری شود. (همان، ص ۲۲۱-۲۲۲) احتمال آن می‌رود که هر یک از این محله‌ها را دروازه‌ها و دیوارهای بلندی از یکدیگر جدا می‌کرده است. این دروازه‌ها را شب هنگام می‌بستند هم‌چنین دروازه‌هایی از این نوع، در کوچه‌های حومه شهر نیز وجود داشت. هر چند آثاری از این دروازه‌ها برجای نمانده است، اما گزارشاتی از وجود چنین دروازه‌هایی در شهر مرو در قرون یازدهم و دوازدهم م. / پنجم و ششم هـ. ق خود می‌تواند شاهی برای اثبات این مدعا باشد (بارتولد، ۱۳۳۷، ص ۴۰).

در اینجا بی‌مناسبت نیست که اشاره شود در صورتی که ابعاد نظم اجتماعی و فرهنگی تضعیف گردد، یعنی ضعف در اجتماع عام و وفاق اجتماعی عام بوجود آید، به همان نسبت نیز روابط بین کنشگران در تمام سطوح براساس سوگیری عاطفی و خاص‌گرا به صورت دوست و دشمن تعریف می‌شود و به همان نسبت میزان اعتماد اجتماعی متقابل تعمیم‌یافته، تضعیف گشته و علقه امنیتی آنها برجسته می‌گردد. در چنین نظمی افراد و گروه‌ها احساس امنیت مالی، جانی، فکری و جمعی نمی‌کنند. این وضعیت در غیاب طراوت فرهنگی و اجتماعی، منجر به آن می‌شود که افراد جهت پاسخ‌گویی به نیازهای خود اجباراً به صورت حیوانات سیاسی با یکدیگر رابطه برقرار نمایند. در چنین جامعه‌ای نظم بیشتر صبغه سیاسی (بیرونی) به خود می‌گیرد (چلبی، ۱۳۸۹، ص ۷۷).

۴. طرحی تبیینی از قدرت‌گیری نظامیان (نظم بیرونی) در اواخر سده چهارم هـ. ق.

با بیشتر شدن تنش‌های اجتماع و دسته‌بندی‌های گوناگون توانایی بسیج، تراکم و تمرکز قدرت، مشروعیت و اعتماد اجتماعی به نهادهای قدرت به خصوص دولت مرکزی - اصلی‌ترین و مشروع‌ترین این نهادها- به شدت کاهش یافت. (چلبی، ۱۳۸۹، ص ۷۷)

از پیامدهای عدم اعتماد اجتماعی در دهه‌های آغازین سده چهارم هـ. ق، جدایی گروه‌های نظامی اشراف محلی از بدنه اصلی ارتش و برخی از مشاغل سیاسی را می‌توان نام برد. دولت در نتیجه این جدایی، هر چه بیشتر به تشکیل ارتشی از نیروهای مزدور و غلامان متمایل گشت؛ هر چند بکارگیری ارتش غیر بومی به عاملی برای تشدید عدم همبستگی و عدم اعتماد میان دولت و مردم بدل شد؛ اما نهاد قدرت توانست با به کارگیری ارتش غیر بومی و اعمال زور و تشدید کردن نظم بیرونی (سیاسی) انسجام و وفاق متزلزلی را بر جامعه اعمال کند (فرای، ۱۳۹۰، ص ۱۳۰-۱۳۱).

تغییر عمده دیگری که در بدنه نظامی سامانیان رخ داد جدایی غازیان (جهادگران داوطلب مسلمان) از این بدنه بود. دلیل این جدایی همان طور که پیش‌تر اشاره شد، مسلمان شدن همسایگان شمالی بود و اینکه آنها از آن پس برای این جهادگران دشمن محسوب نمی‌شدند. پادشاهی فدرالی سامانیان حال دیگر می‌بایست بدون کمک غازیان داوطلب در برابر ترکان شمالی که اکنون سازماندهی (به دلیل تشکیل دولت قراخانیان) و مشروعیت بیشتری از گذشته داشتند، ایستادگی کند. (همان، ص ۱۳۴)

در جامعه‌ای که از کاهش اعتماد اجتماعی رنج می‌برد ارتش، خطرناک‌ترین و ناپایدارترین عنصر دولت به شمار می‌آید؛ دولت در عصر سامانی به چنین شرایطی دچار

شده بود. دولت که تا پیش از آن برای حفظ وفاداری ارتش بومی از راه گشاده دستی و نمایش کوتاه سخاوتمندی می توانست به کنترل فرمانبرداری ارتشیان دست یابد. با بیشتر شدن دامنه اختلافات درونی به فکر پرورش ارتش‌های بزرگ غلامان افتاد. این غلامان تنها به ارباب خود- شخص امیر- وابسته بودند و انتسابی به هیچ یک از نهادهای قدرت نداشتند (همان، ص ۱۶۸). این گروه با گذراندن مراحل آموزش نظامی مشخصی به سربازان زبده‌ای بدل می شدند (همانجا). آنها با وابستگی معنوی و مادی به شخص امیر وفادارانه به خدمت می پرداختند. بنا به نظر روی متحده غلامان نوعی رابطه پدر- فرزند با ارباب خود داشتند. این اصول اخلاقی توسط آموزه‌های فقه اسلامی نیز تأیید می شد. متعاقباً پیوندهای حقوقی، کمتر از دل‌بستگی‌های پایدار مهربانانه پدید آمده بین ارباب و غلام اهمیت داشت؛ به ویژه اگر غلام چهره نظامی برجسته‌ای بود. علاوه بر این‌ها رابطه غلام با پدر خوانده خود به واسطه ماهیتی که داشت، انتقال ناپذیر بود؛ تنها در صورت فوت ارباب میراث او (رابطه پدرخواندگی) به فرزند او منتقل می شد. روابط گسترده‌تر میان غلام و پدرخوانده به گونه‌ای سامان یافته بود که در آن وفاداری شخصی تنها می توانست از راه مجموعه کاملی از بخشش‌های تازه به غلام و در راستای تلاش‌های هماهنگ در رابطه با پدرخواندگی پدید آید. لازم به ذکر است که اگر غلامی پیش از پدرخوانده خود از دنیا می رفت، دارایی و افراد زیر دست غلام به پدرخوانده به عنوان مالک قانونی اموال می رسید. (متحده، ۱۳۸۸، ص ۹۲-۹۴) در این شکل از رابطه میان نیروهای نظامی و امیر سامانی برای دولت امکان اعمال نظم بیرونی (زور) بر جامعه فراهم می آمد.

با شکل‌گیری ارتش‌های حرفه‌ای (غلامی) به عنوان سازمانی با انسجام درونی بالا، احتمال نظامی شدن جامعه، فرهنگ، حکومت و نیز مداخله سازمان‌یافته نظامیان در سیاست افزایش می یابد، به ویژه آن که برخی از خصوصیات ارتش و نظامیان به عنوان یک نهاد و گروه اجتماعی باعث تسهیل دخالت آنان در سیاست و حکومت می شود. نیروهای نظامی حرفه‌ای بر سازمان‌های دیگر سه مزیت بزرگ دارند: برتری محسوس سازمانی، منزلت نمادین و انحصار تسلیحاتی. همچنین در مورد برتری سازمانی نهادهای نظامی می توان به پنج ویژگی اشاره کرد که به اتفاق در هیچ سازمان دیگری به این اندازه یافت نمی شود: تمرکز بالای فرماندهی، سلسله مراتب شدید، انضباط مستحکم، ارتباطات داخلی گسترده و روحیه جمعی (سینایی، ۱۳۸۴، ص ۳۹).

از شرایطی که به افزایش انگیزه نظامیان به دخالت در سیاست کمک می‌کند، هنگامی است که سیاستمداران جامعه در حل معضلات اجتماعی به بن‌بست رسیده، نظام سیاسی مشروعیت خود را از دست داده و جامعه دچار بحران و بعضاً هرج و مرج شده باشد. عدم مشروعیت نظام سیاسی موجب عدم مشارکت مردم در امور سیاسی و حضور آنها در صحنه‌های سیاسی و اجتماعی خواهد شد. به عبارت دیگر زمانی که نخبگان حاکم، قابلیت حکومت بر مردم و اداره‌ی جامعه را از طریق انجام تحولات اجتماعی و سیاسی ندارند، میان مردم و نهادهای دولتی پیوند قانونی و سازنده‌ای وجود نخواهد داشت و مردم سرخورده نسبت به مسائل سیاسی و جامعه خود بی‌تفاوت خواهند شد. در این زمان دخالت نظامیان در سیاست ضرورت می‌یابد. در برخی از نظام‌هایی که مشروعیت مورد نیاز وجود ندارد، سیاستمداران برای حفظ منافع خود و جلوگیری از پیشروی گروه‌های معترض، نظامیان را به حضور در سیاست فرامی‌خوانند. علاوه بر این، احتمال مداخله‌ی نظامیان در سیاست، در صورتی که میان خواسته‌ها و اهداف سیاسی حکومت با پایداری-های آرمانی نظامیان اختلاف و تفاوت زیادی باشد، افزایش می‌یابد (ازغندی، ۱۳۸۲، ص ۷۱-۷۲)

در غیاب نهادهای سیاسی کارآمد، قدرت پاره پاره و فقدان روش‌های مشروع و معتبر برای رفع کشمکش‌های گروهی، روش‌هایی امکان حضور می‌یابند که ماهیت و ظرفیت ویژه هر گروه را منعکس می‌کنند. در چنین شرایطی تنها تفاوت روش دخالت نظامی با روش‌های دیگر در چشمگیری و موثرتر بودن آنها است (سینائی، ۱۳۸۴، ص ۴۴). به عبارت دیگر علت اهمیت فوق‌العاده تشکیلات نظامی در این واقعیت نهفته است که هنگام پیش آمدن کشمکش‌ها و برخوردها- که در این دوران به صورت فراوان اتفاق می‌افتاد- آخرین و در بیشتر موارد موثرترین وسیله برای برقراری نظم، اعمال زور است (می‌یر، ۱۳۷۵، ص ۷۰). نظامیان و حیطه فعالیت آنها در تئوری و عمل وسیله‌ی اعمال قدرت بر جامعه است، گروه‌های نظامی نه فقط به منظور دفاع از حریم و قلمرو به وجود می‌آیند، بلکه از این حرفه در راستای کنترل و نابودی ناآرامی‌های داخلی نیز استفاده می‌کنند. (ازغندی، ۱۳۸۲، ص ۳۴) ارتش، شاخه‌ای از دیوانسالاری به معنای عام آن محسوب می‌شود؛ کار ویژه ارتش باعث برخورداری آن از یک ویژگی نمادین به عنوان حافظ و نگهبان مردم در برابر دشمنان خارجی و انحصار نسبی سلاح و تجهیزات خاص نظامی می‌شود. البته گاه دولت‌ها از نظامیان می‌خواهند از قدرت خود نه تنها برای دفاع از مردم در برابر دشمن خارجی بلکه

برای از میان برداشتن طغیان‌ها و اعتراض‌های گسترده داخلی نیز استفاده کنند به عبارت دیگر دخالت نظامیان در برقراری نظم اجتماعی یکی از وظایف اصلی این نهاد اجتماعی محسوب شده و حیطه قانونی فعالیت نظامیان به آنها اجازه قدرت‌نمایی در مناسبات اجتماعی را می‌دهد (سینائی، ۱۳۸۹، ص ۳۹).

همان‌طور که اشاره شد دولت‌ها در شرایط ضعف نظم درونی جامعه، با داشتن ارتشی کارآمد می‌توانند ثبات و امنیت را برقرار و حفظ کنند، دولت سامانی نیز در این راستا با بیشتر شدن تنش‌های اجتماعی به استفاده گسترده از نهادهای نظامی روی آورد و با گذشت زمان هر چه بیشتر به این نهاد تکیه می‌کرد. با این وضعیت ارتشیان از بیشترین درجه اهمیت برخوردار گشتند و کوشیدند کنترل اوضاع را چه در درون دولت و چه در سرزمین‌های تحت تسلط دولت برقرار کنند. (فرای، ۱۳۹۰، ص ۱۷۴) از آنجایی که در شرایط دائمی بودن تهدید، وظایفی که فرماندهان نظامی باید انجام دهند، مداوم و رو به فزونی خواهد بود، شخصیت اجتماعی فرماندهان نظامی، دانش آنها در زمینه مسائل جامعه و قدرت بسیارشان منجر به ورود الزامی آنها به مشاغلی می‌شد که در گذشته اختصاص به سیاست-مداران داشت (ازغندی، ۱۳۸۲، ص ۲۱). دخالت نظامیان در بخش‌های دیوانسالاران دولت و کنترل آنها بر عزل و نصب شخصیت‌های سیاسی و سیاست‌گذاری‌های دولت از بارزترین نمونه‌های افزایش اقتدار نظامیان در جامعه است. برای مثال عتبی در تاریخ یمینی در گزارشی به اختیارات سپاه سالار خراسان در این دوره که در رسیدگی به امور قانونی و دیوانی اختیارات تام داشت اشاره می‌کند:

«حسام الدوله ابوالعباس تاش را به نیشابور فرستادند موسوم بمنصب سپاه-سالاری و سرداری لشکر، و رمام حل و عقد و بسط و قبض و ابرام و نقض بدست حزامت و شهادت او دادند و فایق خاص را از بهر معاونت و معاضدت بوی باز بستند و نصر بن طز شرابی را و جمعی از وجوه امرا و معارف دولت در متابعت رایت او روان کردند، ... چون به نیشابور رسید ... و امور دواوین (دیوان) و قوانین در سلک نظام آورد و رسوم جایزه برانداخت...» (عتبی، ۱۳۸۲، ص ۴۷)

بارتولد در مورد اهمیت یافتن سران لشکر در این دوره زمانی به نکته‌ای از مقدسی

اشاره می‌کند:

«اهمیت اعیان لشکری در آن زمان از اینجا پیداست که برای هر یک از پسران ارشد نوح (امیر سامانی) یکی از نمایندگان نگهبانان شاهی معین شده بود» (بارتولد، ۱۳۸۷، ص ۵۳۱).

در نتیجه در این زمان مهم‌ترین مسئله برای سیاستمداران سامانی به ویژه شخص پادشاه، برخورداری از بیشترین نفوذ در دوران نهادهای نظامی بود. از موارد جالب توجه آن است که نظم و انسجام درونی ارتش نتیجه مستقیم جنس روابط در سطح اجتماع است (می‌یر، ۱۳۷۵، ص ۱۲۰-۱۲۱). با توجه به اشاراتی که در باب تنش‌ها و بی‌نظمی‌های جامعه عصر سامانی شد، می‌توان به علت بی‌نظمی و بی‌اعتمادی درون ارتش در نیمه دوم عمر دولت سامانی پی‌برد. نمونه‌های فراوانی از این گونه موارد را می‌توان در گزارشات مورخان از رویدادهای این سده یافت. تاریخ سامانی شاهد موارد بسیاری از شورش‌ها و نافرمانی‌های بزرگان نظامی بوده است. بیشتر سپهسالاران و فرماندهان این دولت بر اثر بی‌اعتمادی و بی‌نظمی‌های موجود، از صحنه سیاست خارج شدند، بسیاری از آنها کشته شده و یا مورد خشم، تعرض و خشونت قرار گرفتند. ابوسعید بکر بن مالک فرغانی سپهسالار، (گردیزی، ۱۳۶۳، ص ۳۵۲) آلتگین حاجب بزرگ و سپهسالار، ابوعلی چغانی سپهسالار، قراتگین حاکم بلخ و فرمانده بلند مرتبه سامانی، منصور بن عبدالرزاق سپهسالار (همان، ص ۳۵۷؛ بارتولد، ۱۳۸۷، ص ۵۳۵) ابوعلی سیمجور سپهسالار، ابوالعباس تاش حاجب بزرگ و سپهسالار، بارس حاجب بزرگ، احمد بن حمویه (گردیزی، ۱۳۶۳، ص ۳۴۰-۳۴۱؛ بارتولد، ۱۳۸۷، ص ۵۲۶) ابواحمد محمد بن علی قزوینی، طغان حاجب (گردیزی، ۱۳۶۳، ص ۳۴۰؛ ابن‌اثیر، ۱۳۸۲، ج ۱۱، ص ۵۰۰۲-۵۰۰۳) و نجتگین سپهسالار (همان، ج ۱۲، ص ۵۰۷۸) این افراد نمونه‌هایی از بلند پایه‌ترین مقامات نظامی‌ای بودند که در رقابت‌های درون سازمانی نظامیان از صحنه خارج شدند. در اثر وقوع این جنس از حوادث زمانی که فرماندهان در بخش‌های پرنفوذ نهادهای نظامی قرار داشتند، می‌کوشیدند تا به هر وسیله‌ای، بخشی از قدرت را به انحصار خود درآورند تا از این طریق در رقابت‌های سیاسی پیروز شده و خود را از تعرض محفوظ دارند. دولت سامانی برای کنترل بیشتر بر ارتش می‌کوشید در میان ارتش، دسته‌ها و مقامات مختلفی به وجود آورد و آنها را به رقابت با یکدیگر ترغیب کند. در صورت لزوم و نافرمانی یکی از آنها، از سرداران دیگر برای سرکوبی وی استفاده کند. وجود حاجبان که دارای اختیارات نظامی گسترده‌ای بودند و غالباً از میان غلامان آموزش دیده برگزیده می-

شدند، وسیله‌ای برای محدود کردن دایره اقتدار و اختیارات سپهسالاران و کنترل آنها بود. مقام حاجب در دولت سامانی پس از سپهسالار در میان مقامات نظامی از اهمیت بالایی برخوردار بود. با نگاهی اجمالی به تاریخ دولت سامانی می‌توان به حاجبانی مانند آلپتگین، سیما، فایق، بکتوزون، تاش، توزتاش، قراتگین و اینانج برخورد که هر کدام نقش پررنگی را در تاریخ تحولات سیاسی دولت سامانی برعهده داشتند. میزان اهمیت و جایگاه حاجب بزرگ تا جایی بود که با انتصاب آلپتگین به حکمرانی بلخ، وی حکمرانی یک ایالت را توهینی به خود قلمداد کرد. (گردیزی، ۱۳۶۳، ص ۳۵۴؛ دلریش، ۱۳۹۲، ص ۱۸۱) نکهبانان شاهی که گارد ویژه‌ای از غلامان شاه بودند، (بارتولد، ۱۳۸۷، ص ۵۳۴) - از آنجایی که از نامشان پیداست، احتمالاً وظیفه اصلی این گروه حفظ و حراست از امیر و خاندان شاهی بوده است - در بسیاری از موارد توانستند بر علیه سپهسالاران عملکرده و مانع از قدرت گیری آنها شوند. به نظر می‌رسد که شخص حاجب نفوذ فراوانی بر این گروه داشته است و یا مستقیماً آنها را فرماندهی می‌کرده است.

از دیگر برنامه دولت برای کنترل ارتش و کاهش تنش‌های درونی جامعه جنگ افروزی در مرزها بود. جنگ برای دولتمردان، قبل از هر چیز راه حلی آسان برای مقابله با دشواری- هاست. وقتی اوضاع داخلی دستخوش آشفتگی و اختلاب می‌شود، هیچ چیز مانند اعلان جنگ، به تخفیف تشنج داخلی کمک نمی‌کند. جنگ، دولتمردان را از سازش‌های دشوار و ایجاد توازن میان منافع متباین بی‌نیاز می‌سازد. برخلاف تصور عموم می‌توان گفت که جنگ پایان این گونه کشاکش‌هاست و جنگ موجبات آسایش خاطر دولت را از اوضاع داخلی فراهم می‌آورد. جنگ حتی به دولت اجازه می‌دهد تا سکوت، اطاعت، فرمانبرداری انفعالی و محرومیت‌های گوناگونی را بر اقدار مختلف جامعه تحمیل کنند و رهبران به دولتمردان غیر قابل انفصال و عزل مبدل شوند (بوتول، ۱۳۷۶، ص ۸۴).

از مهم‌ترین ویژگی‌های قدرت‌گیری نظامیان بر جامعه آن است که می‌توانند بر نهادهای موجود در جامعه تأثیر گذاشته و نظم بیرونی را جایگزین نظم تضعیف شده درونی کنند. وجود دیوان‌سالاری نظامی با تقسیمات مختلف خود، ارزش‌های فرهنگی و اجتماعی درون جامعه را کم و بیش محدود یا تعدیل و اصلاح می‌کند، با این همه در صحنه اجتماعی نباید با دیوان‌سالاری نظامی به عنوان سازمان یا موسسه‌ای مستقل و خودکفا برخورد شود. ارتش همانند سایر سازمان‌های اجتماعی قدرتمند، تحت تأثیر ارزش‌ها و معیارهای مادی و معنوی حاکم بر جامعه قرار دارد و هم‌زمان در فرایند شکل‌گیری و توسعه اجتماعی با نفوذ

گسترده و فعال بر حوزه‌های فکری، اقتصادی و صنعتی تاثیر می‌گذارد. ارزش‌های نظامی به ویژه در زمان جنگ، بر دیگر سازمان‌های حکومتی حاکم می‌شوند و جامعه و سیاست در خدمت خواست‌ها و نیازهای سیستم نظامی قرار می‌گیرند (ازغندی، ۱۳۸۲، ص ۱۱).

در شرایطی که اعتماد اجتماعی به حداقل خود رسیده بود هر گونه تلاشی نه تنها به اصلاح امور و افزایش توان دولت نمی‌گردید بلکه منجر به شکل‌گیری دور جدیدی از نبردها و درگیری‌های سیاسی شدید در درون دولت و سرزمین‌های سامانی می‌شد. در این شرایط هر سرداری که به قدرت می‌رسید، می‌کوشید در آن مدتی که در رأس نهادهای نظامی و سیاسی دولت قرار دارد، نیروهای وفادار به خود را سازماندهی و نیرو ببخشد، برای این کار نخست می‌بایست پایگاه‌های اقتصادی را در اختیار بگیرد. از آنجایی که مقام سپهسالاری ارتش سامانی حاکمیت تمام مناطق جنوبی جیحون و به ویژه خراسان را بر عهده داشت، به خودی خود سپهسالاران با رسیدن به این مقام می‌توانستند از درآمدهای این منطقه ثروتمند در راه منافع سیاسی خود استفاده کنند- البته وجود همچنین اختیاریاتی برای مقام سپهسالاری به ویژه در نیمه دوم عمر دولت سامانی خود نشان از اهمیت نقش نظامیان در دوران دولت سامانی نیز هست- آلپتگین و سیجوریان در زمان سپهسالاری خود در خراسان نمونه‌های برجسته‌ی این افراد بودند. (بارتولد، ۱۳۸۷، ص ۵۱۰) در کنار این مورد، سردارانی که توانسته بودند پایگاه محلی‌ای را برای خود فراهم آورند، شانس این را داشتند که در صورت از دست دادن جایگاه خود در دولت، همچنان در صحنه سیاسی باقی بمانند. برای مثال سیمجوریان در قهستان، غزنویان در غزنین، ابوعلی چغانی (ابن‌اثیر، ۱۳۸۲، ج ۱۱، ص ۴۹۹۹-۵۰۰۵) در چغانیان و قرانگین و خاندانش در اسپه‌جواب و بست از جمله سرداران نوع اول بودند. (مقدسی، ۱۳۸۵، ص ۴۹۲؛ تاریخ سیستان، ۱۳۸۲، ص ۳۸۰؛ ابن‌اثیر، ۱۳۸۲، ج ۱۱، ص ۴۷۸۰-۴۷۸۱؛ ابن‌حوقل، ص ۱۶۰) اما بکتوزن، بکر بن مالک (گردیزی، ۱۳۶۳، ص ۳۵۱)، ابوالعباس تاش، ابومنصور بن عبدالرزاق، نجتگین (ابن‌اثیر، ۱۳۸۲، ج ۱۲، ص ۵۰۷۴)، بارس حاجب بزرگ و... از جمله سرداران نوع دوم به حساب می‌آیند که پس از برکناری از صحنه سیاست کنار رفتند.

از ویژگی‌های حضور نظامیان در بالاترین سطح رقابت سیاسی در نیمه دوم عمر دولت سامانی، درگیری و رقابت آنها با بخش دیوانی دولت بود. از زمان شکل‌گیری و گسترش حاکمیت دولت سامانی در منطقه بخش دیوانی دولت بر رسیدگی به امور داخلی جامعه به خصوص مسائل مالی نظارت داشت. اما در نیمه دوم عمر این دولت با قدرت‌گیری نظامیان

در نتیجه بیشتر شدن تهدیدات داخلی و خارجی، نیروهای نظامی و سران ارتش برای افزایش عملکرد خود و در دست گرفتن کنترل اوضاع کوشیدند تا نهادهای دیوانسالار (بورکراتیک) دولت را به کنترل خود درآورند. در نتیجه این فرایند درگیری‌های شدیدی میان نظامیان و دیوانیان روی داد. البته تا زمانی که هنوز انسجامی که لازمه رهبری بر کل بدنه ارتش می‌بود، در میان سران ارتشی وجود نداشت این امکان برای وزیر به عنوان رئیس کل امور دیوانی فراهم بود که با هم‌پیمانی با بخشی از بدنه ارتش در مقابل گروه‌های دیگر، افراد نزدیک به خود را در رأس نهادهای نظامی گذاشته و برای مدتی بتواند از شدت تهدید و فشار نظامیان بکاهد. اما در آخر این نهاد ارتش و سرداران نظامی بودند که توانستند از قدرت دیوانیان کاسته و آنها را به کنترل خود درآورند. ابوالحسین عتبی وزیر نوح دوم سامانی که در نهایت به دست نظامیان ترور شد آخرین فرد از دیوانسالارانی بود که می‌کوشید نفوذ دستگاه‌های دیوانی دولت را بر نهادهای نظامی برقرار کند. در صورتی که در نیمه اول عمر حکومت سامانی وزیران پس از شخص امیر موثرترین فرد در ساختار مدیریتی کشور محسوب می‌شوند. (گردیزی، ۱۳۶۳، ص ۳۶۲-۳۶۴؛ منشی کرمانی، ۱۳۶۴، ص: ۳۶-۳۷؛ خواندمیر، ۱۱۰، ۱۳۱۷-۱۱۱)

در نهایت با وجود همه تلاش‌های امیران و دیوانیان سامانی، کار این سرداران به جایی رسید که کوشیدند اختیارات امیر سامانی را محدود کرده و او را نیز به کنترل خود درآورند. شخص آلپ‌تگین که در سال‌های پایانی نیمه اول سده چهارم ه. ق از مقام حاجبی به سپهسالاری ارتش و حاکمرانی خراسان رسیده بود، خود نمونه‌ی برجسته‌ی نخستین سپهسالارانی بود که برای مدتی توانستند قدرت فراوانی را در دولت سامانی به دست آورند. آلپ‌تگین با مرگ «عبدالملک اول سامانی» در کوششی ناموفق حتی سعی در به تخت نشاندن شاهزاده مورد نظر خود کرد (گردیزی، ۱۳۶۳، ص ۳۵۵). از موارد دیگر قدرت-نمایی سیمجوریان، غزنویان و سردارانی مانند فائق در دهه‌های پایانی سده چهارم ه. ق بود. وجود قدرت‌های مختلف نظامی اقتدارگرا و خود رأی، به انسجام و یک پارچگی قدرت ضربه‌ای سهمگین وارد آورد و برقراری امنیت داخلی و خارجی را با مشکلات فراوانی رو به رو کرد. در این شرایط با شدت گرفتن دور جدیدی از نبردهای خارجی - حملات دولت قراخانی - نیاز مبرمی برای شکل‌گیری یک قدرت کارآمد با دیوانسالاری و ارتش نیرومند متحد و یکپارچه در دهه‌های پایانی سده چهارم ه. ق در منطقه احساس

می‌شد (همان، ص ۳۶۷-۳۶۹؛ عتبی، ۱۳۸۲، ص ۸۵-۹۸؛ ابن‌اثیر، ۱۳۸۳، ج ۱۲، ص ۵۳۳۲-۵۳۳۹؛ بیهقی، ۱۳۸۸، ص ۱۹۰).

دخالت نظامیان در سیاست گاه واکنشی در برابر اوج گرفتن ستیز اجتماعی است که معمولاً با نزول کارایی و مشروعیت نهادهای سیاسی موجود همراه است. شورش و قیام تنها زمانی می‌تواند یک نظام را ساقط کند که نظامیان به مخالفت با حکومت یا دست کم بی‌طرفی در قبال آن کشیده شده باشند. در دهه آخر عمر حکومت سامانی عدم کارایی دولت در برابر حل مشکلات داخلی و خارجی از عوامل اصلی دخالت نظامیان به صورت مستقیم در سیاست به شمار می‌آید. نافرمانی و قیام فرماندهان نظامی مانند نافرمانی آلپ-تگین و تصرف غزنین، تصرف بست توسط قراتگین و نیروهایش؛ فائق و ابوعلی سیمجوری و جدایی خراسان از تابعیت بخارا - پایتخت سامانیان - خود از نشانه‌های این پدیده اجتماعی محسوب می‌شود.

قدرت‌های ریشه‌دار نظامی مانند غزنویان، سیمجوریان در این دوران بمانند هر نهاد نظامی که به دلیل بی‌ثباتی و از هم گسیختگی ساختاری و در بیشتر موارد به دلیل ضعف کارکردی نخبگان حاکم، ناچار به تشکیل حکومت مستقل نظامی در بخشی از قلمرو سامانی شدند.^۲ آن‌ها کوشیدند برای برقراری امنیت و ثبات، نظم سیاسی‌ای را بر جامعه حاکم کنند؛ این دو گروه که در نتیجه رقابت‌ها و نبردهای طولانی بر سر قدرت، توانسته بودند با حذف رقبای ضعیف‌تر خود را به عنوان مدعیان اصلی رهبری جامعه مطرح کنند.^۳ آن‌ها با متمرکز کردن نهادهای اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و بازسازی اداری و نظامی مناطق تحت کنترلشان از تمامی پتانسیل‌های موجود برای کسب قدرت استفاده کردند. با شدت گرفتن نبردهای داخلی به دلیل نیاز به شکل‌گیری قدرت واحد مرکزی برای رفع بحران‌های درونی و بیرونی جامعه، در نهایت این نیروهای غزنوی بودند که توانستند پیروز نهایی، جنگ داخلی شوند و قدرت خود را بر تمامی بخش‌های جامعه اعمال کنند. دولت نظامی غزنوی کوشید با تشکیل دستگاه جاسوسی نیرومند (تنکابنی، ۱۳۸۳، ص ۸۸؛ نظام الملک، ۱۳۴۶، ص ۱۰۰)، ایجاد دیوانسالاری نظامی (فخر مدبر، ۱۳۴۶، ص ۲۶)، حذف دولت‌های محلی، جذب حداکثری نیروهای نظامی و پیش‌آن‌ها در بخش‌های حیاتی مدیریت جامعه (برای مثال از نظامیان برای انتخاب حاکمان ایالات به جای خاندان‌های ریشه‌دار محلی استفاده شد) و دست زدن به جنگ‌های مشروعیت بخش (مثل حمله به مناطق غیر مسلمان

و فاطمی هندوستان و قلمرو حکومت شیعی آل‌بویه مانند ری و اصفهان) و ایجاد فضای امنیتی بر تنش‌ها و مشکلات اجتماعی غلبه کند (صمدیان، ۱۳۹۳، ص ۱۲۵-۱۵۸).

۴. نتیجه گیری

در طول پژوهش پیش رو نشان دادیم که با تشدید فرایند تفکیک و تکثیر گروه‌بندی‌های اجتماعی و وجود تنش‌ها و تضادهای اجتماعی گوناگون در جامعه عصر سامانی، حفظ نظم اجتماعی با مشکلات فراوانی رو به رو شد. این افزایش تنش‌ها و دسته‌بندی‌های گوناگون اجتماعی در مناطق شرقی فلات ایران، به کاهش مشروعیت و کارایی دولت انجامید. در نتیجه دولت برای حفظ نظم اجتماعی و ایستادگی در برابر قدرت‌های خارجی به استفاده گسترده از نهادهای نظامی روی آوردند. اما تلاش دولت برای کنترل جامعه منجر به بی‌اعتمادی هر چه بیشتر در میان گروه‌ها و شخصیت‌های اجتماعی و سیاسی شد که خود زمینه‌ای برای افزایش تنش اجتماعی را فراهم آورد. در این شرایط با تضعیف نظم درونی جامعه و گسترش بحران، گروه‌های نزدیک به قدرت نخبگان برای برقراری نظم و امنیت به تلاش برای ایجاد سیستمی کارآمد و متمرکز پرداختند. عدم کارایی مناسب و تضادهای درونی دولت سامانی که نمودی از شرایط اجتماعی جامعه بود، نهادهای نظامی را ناچار به ورود به رقابت‌های سیاسی و حتی مبارزه مسلحانه برای کنترل اوضاع اجتماعی و سیاسی نمود. این وضعیت در نهایت با سقوط دولت سامانی و شکل‌گیری دولت نظامی غزنوی منتهی و شرایط را برای برقراری نظم بیرونی در جامعه مهیا کرد.

کتابنامه

- ابن اثیر، عزالدین، (۱۳۸۲) *الکامل*، جلد ۱۱، ترجمه حمید رضا آژیر، تهران، اساطیر.
ابن اثیر، عزالدین، (۱۳۸۳)، *الکامل*، جلد ۱۲، ترجمه حمید رضا آژیر، تهران، اساطیر.
ابن حوقل، (بی تا)، *صورة الأرض*، برگردان جعفر شعار، تهران، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران.
ازغندی، علیرضا، (۱۳۸۲)، *ارتش و سیاست*، تهران، نشر قومس.
القاشی، ابوالعباس احمد بن علی بن بابیه، (۱۴۲۱ ق / ۲۰۰۱ م)، *رأس مال الندیم*، محمد عبدالقادر خریسات، الامارات العربیة المتحدة، مرکز زاید التراث و التاريخ.

- استخری، ابواسحاق ابراهیم، (۱۳۶۸)، *المسالک و الممالک*، به کوشش ایرج افشار، تهران، علمی و فرهنگی.
- اشرف، احمد؛ *نظام صنفی، جامعه مدنی و دموکراسی در ایران*، نشریه گفتگو، زمستان ۱۳۷۵، شماره ۱۴.
- بارتولد، و.و. (۱۳۳۷)؛ *فرهنگ و تمدن مسلمانان*؛ ترجمه علی اکبر دیانت، تبریز، انتشارات ابن سینا.
- بارتولد، واسیلی ولادیمیر، (۱۳۸۷)؛ *ترکستان نامه*، ترجمه کریم کشاورز، تهران، آگه.
- بوتول، کاستول، (۱۳۷۶)؛ *جامعه شناسی جنگ*، برگردان مهدی تقی زاده، تهران، انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی.
- بیهقی، ابوالفضل محمد بن حسین، (۱۳۸۸)؛ *تاریخ بیهقی*، تصحیح محمد جعفر یاحقی و مهدی سیدی، تهران، سخن.
- پیگولوسکایا (۱۳۷۷)؛ *شهرهای ایران در روزگار پارتیان و ساسانیان*؛ برگردان عنایت الله رضا، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی.
- (بی نام)، *تاریخ سیستان*، (۱۳۸۱)؛ *ملک الشعراى بهار*، تهران، دنیای کتاب.
- تنکابنی، حمید، (۱۳۸۳)؛ *درآمدی بر دیوان سالاری در ایران*، تهران، علمی و فرهنگی.
- جرفادقانی، ابوالشرف ناصح بن ظفر، (۱۳۸۲)؛ *تاریخ یمینی*، مصحح جعفر شعار، تهران، علمی و فرهنگی.
- چلبی، مسعود، (۱۳۸۹)؛ *جامعه شناسی نظم تشریح و تحلیل نظری نظم اجتماعی*، تهران، نی.
- خواندمیر، (۱۳۱۷)؛ *دستورالوزراء*، به تصحیح سعید نفیسی، تهران، انتشاراتی اقبال.
- حدود العالم من المشرق الى المغرب*، (۱۳۴۰)؛ تصحیح منوچهر ستوده، تهران، دانشگاه تهران.
- دلریش، بشری، (۱۳۹۲)؛ *جایگاه سیاسی غلامان در تاریخ میانه ایران*، تهران، هزار. کرمان سینائی، وحید، (۱۳۸۴)؛ *دولت مطلقه نظامیان و سیاست در ایران ۱۲۹۹-۱۳۵۷*، تهران، انتشارات کویر.
- شبانکاره‌ای، محمد بن علی، (۱۳۷۶)؛ *مجمع الانساب*، تصحیح میر هاشم محدث، تهران، امیر کبیر.

صمدیان، امیر (۱۳۹۳): تبیین علل تأسیس، تداوم و افول دولت غزنوی مبتنی بر نقش نیروهای نظامی (تا نبرد دند/نقان)؛ پایان نامه منتشر نشده کارشناسی ارشد، دانشگاه خوارزمی تهران، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، گروه تاریخ.

عتبی، محمد بن عبدالجبار، تاریخ الیمینی، (۱۴۲۴ق / ۲۰۰۴م)؛ احسان ذنون الثامری، بیروت، دارالطلیعة للطباعة و النشر.

فرای، ریچارد؛ (۱۳۹۰)؛ بخارا، دستاوردهای قرون وسطی؛ ترجمه محمود محمودی؛ تهران، علمی و فرهنگی.

فخر مدبر، (۱۳۴۶)؛ آداب الحرب و الشجاعة، سهیلی خوانساری، تهران، اقبال.

گردیزی، ابوسعید عبدالحی بن ضحاک بن محمود، (۱۳۶۳)؛ زین الاخبار، تصحیح عبدالحی حبیبی، تهران، دنیای کتاب.

متحده، روی پرویز، (۱۳۸۸)؛ اوضاع اجتماعی در دوره آل بویه (وفاداری و رهبری در جامعه اسلامی سده های نخستین)، برگردان محمد رضا مصباحی و علی یحیایی، مشهد، نشر خانه آبی.

مقدسی، ابوعبدالله محمد بن احمد، (۱۳۸۵)؛ احسن التقاسیم فی معرفه الاقالیم، ترجمه علیتقی منزوی، تهران، کومش.

منشی کرمانی، ناصرالدین، (۱۳۶۴)؛ نسائم الاسحار من لطائف الاخبار در تاریخ وزراء، تصحیح و مقدمه میر جلال الدین حسینی ارموی، تهران، انتشارات اطلاعات.

می، پیترو (۱۳۷۵)؛ جامعه شناسی جنگ و ارتش، برگردان محمد صادق مهدوی و علیرضا ازغندی، چاپ چهارم، تهران، نشر قومس.

نرشخی، (۱۳۶۳)؛ تاریخ بخارا، ترجمه و تصحیح مدرس رضوی، تهران، توس.

نظام الملک (۱۳۴۶)، سیاست نامه ؛ تهران، فراهانی.

پی نوشت

^۱ برای مطالعه بیشتر در این مورد به اثر کریستنسن، آتور، (۱۳۸۴) ایران در زمان ساسانیان، برگردان رشید یاسمی، ویراستار حسن رضائی باغ بیدی، تهران، انتشارات صدای معاصر و آنتهایم، فرانتس و مروت استیل (۱۳۸۲) تاریخ اقتصاد دولت ساسانی، برگردان هوشنگ صادقی، ویراستار مجید جلیلود، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی رجوع کنید.

^۲ برای مطالعات در مورد رفتار نهادهای نظامی در شرایط بی ثبات می‌تواند به ازغندی، علیرضا، (۱۳۸۲)؛ ارتش و سیاست، تهران، نشر قومس رجوع کنید.

^۳ سیمجوریان در این زمان توانستند بخش بزرگی از خراسان را در اختیار خود بگیرند. آنها در گام بعدی با از بین بردن و یا تضعیف حکومت‌های خودمختار محلی کوشیدند تا از تمامی پتانسیل‌های خراسان برای اعمال قدرت بیرونی استفاده کنند. تصرف غرجستان و مناطقی از حوزه نفوذ دولت خوارزمشاهیان و جلوگیری از قدرت‌گیری آنها نمونه این موارد است. (عتبی، ۱۳۸۲، ص ۱۰۴ و ۳۲۳؛ ابن‌اثیر، ۱۳۸۳، ج ۱۲، ص ۵۳۸۷) از سوی دیگر غزنویان با تثبیت خود در غزنین و مناطق اطراف خود کوشیدند با تابعیت توران و تصرف بست - که خود دارای دولت نظامی‌ای مشابه دولت غزنوی بود. - تمام زاولستان و بخش‌های از سرزمین‌های کابل شاهیان هند بر دایره قدرت خود بی‌افزایند. (عتبی، ۱۴۲۴، ص ۲۴؛ شبانکاره‌ای، ۱۳۷۶، ص ۳۵-۴۲) از شاخصه‌های جالب توجه در این دولت‌های نوظهور حضور نظامیان به عنوان حکمرانان مناطق و اداره کنندگان بخش مختلف دولت بود. (عتبی، ۱۳۸۲، ص ۱۰۴ و ۳۲۳؛ ابن‌اثیر، ۱۳۸۳، ج ۱۲، ص